



چو خواهی که نامت بود جاودان مکن نام نیک بزرگان، نهان

اگر می‌خواهی که نام تو برای همیشه ماندگار باشد و فراموش نشود، از نیک‌نامی بزرگان سخن بگو.
بوستان، اثر سعدی شیرازی



موضوع و محتوا: آشنایی با چهره‌های علمی ایران‌زمین، آشنایی با زندگی و احوال خواجه نصیرالدین توسی و ابوریحان بیرونی، اهمیت دانش، تحمل سختی‌ها در راه دانش‌اندوزی، پرورش حس پرسشگری، تقویت روحیه دانش‌آموزی، از گهواره تا گور دانش جستن.

بخش نخست

راز موفقیت

۱. کوچه‌ها و میدان‌های خاکی شერთوس، هر روز جایگاه کودکانی بود که گردهم می‌آمدند و چند ساعتی به بازی و شادی و خنده‌های کودکان سپری می‌کردند.

واژه‌های مهم: توس: شهری تاریخی در شمال غربی مشهد/ سپری کردن: گذراندن.

نکته‌های ادبی: گرد هم آمدن: کنایه از جمع شدن/ بازی، شادی، کودکانه: مراعات نظیر/ کوچه، میدان، شهر: مراعات نظیر.

۲. در این میان، نصیرالدین، هر روز لوح و کتاب در زیر بغل می‌نهاد. آرام از کوچه‌های گذشت و خود را به محضر درس استاد می‌رساند. بازی او، مطالعه و تحقیق، فریادهای کودکانه‌اش، بحث و مناظره با دیگر شاگردان و شادابی‌اش هنگامی بود که

دکتر احمد کنجوری، ابوالقاسم رستمی، بهزاد شاکرمی، علی منتی و زهرا کوشکی

مسندای راعل می کرد و پانچ دخواش را می یافت. پیوسته درباره جهان و آنچه در اطرافش می گذشت، تفکر می کرد. در متر

کوچک او، پرسش های شگفت و بزرگ نهفته بود.

واژه های مهم: لوح: وسیله ای شبیه تخته که شاگردان در قدیم روی آن می نوشتند، لوحه / آرام: آهسته (قید حالت) / محضر: جای حضور، درگاه / بحث: گفت و گو، مناظره / مناظره: بحث و گفت و گوی رویارو برای شکست دادن طرف مقابل و اثبات سخن خود / پیوسته: همیشه، همواره (قید تکرار) / اطراف: پیرامون / شگفت: عجیب، حیرت آور / نهفته: پنهان.
نکته ادبی: لوح، کتاب، محضر، استاد، مطالعه، تحقیق: مراعات نظیر.

۳. چهار دیواری محضر استاد «حاسب» جایگاهی بود که طنین پرسش های او هر روز در آن می پیچید و به گوش شاکر دانش

می رسید و همه را شگفت زده می کرد. هیچ چیز مانند درس و بحث به روح ناآرام او آرامش نمی داد.

واژه های مهم: چهار دیواری: منظور خانه / طنین: آواز، صدا / روح: روان، جان / ناآرام: بی قرار، ناراحت / روح ناآرام او: «روح» هسته، «ناآرام»: صفت بیانی، «او»: مضاف الیه.
دانش زبانی: مرجع ضمیر «او»، خواجه نصیرالدین توسی است. / در گروه اسمی «هیچ چیز»، «هیچ»، صفت مبهم و «چیز»، هسته است.

نکته های ادبی: شگفت زده کردن: کنایه از به تعجب واداشتن.

۴. روزها گذشت و هر روز، درخت وجود نصیرالدین پر بارتر می شد؛ اما هر چه بیشتر می آموخت، عشق و علاقه اش به

دانش اندوزی نیز بیشتر می شد. به تشنه ای می مانست که ساعت ها در بیابانی خشک و زیر نور خورشید فروزان مانده است و

سپس به آب می رسد؛ ولی هر چه از آن می نوشد، کوبی تشنه تر می شود.

واژه های مهم: می مانست: شبیه بود / فروزان: روشن، تابان، درخشان / گویی: انگار، مثل اینکه، گویا.
نکته های ادبی: درخت وجود: اضافه تشبیهی (وجود به درخت تشبیه شده) / به تشنه ای می مانست: تشبیه / آب، بیابان، خورشید، تشنه: مراعات نظیر.

۵. همو آسانی که نصیرالدین را می شناختند و با او هم درس بودند، در هر جا که سخن از هوش و فراست و زیرکی به میان می آمد،

یک صد نام او را بر زبان می راندند. بگی بر این باور بودند درسی را که آنان یک ساله به پایان می رساند، نصیرالدین در

یک ماه فرا می گیرد. آن هنگام که نصیرالدین در محضر استاد «حاسب» و استاد «حمزه» حاضر می شد، روی سخن استادان با

دکتر احمد کنجوری، ابوالقاسم رستمی، بهزاد شاکرمی، علی منتی و زهرا کوشکی

او بود؛ زیرا تنها نصیرالدین بود که پاسخ هم‌پرسش‌های آمان را می‌دانست. روزی در محضر استاد حمزه، یکی از شاگردانی که در

کنار نصیرالدین نشسته بود، گفت: «من نام تو را کوه آهن نهاده‌ام».

واژه‌های مهم: فراست: زیرکی، باهوشی / روی سخن: طرف صحبت / استاد حاسب: احمد بن عبدالله مروی از منجمان و ریاضی‌دانان بود. وی به علت مهارت در محاسبات به «حاسب» (حسابگر) نامدار شد / هر جا: «هر»: صفت مبهم، «جا»: هسته. نکته‌های ادبی: یک‌صدا بودن: کنایه از متحد بودن / بر زبان راندن: کنایه از گفتن / تشبیه: نام تو را کوه آهن نهاده‌ام / کوه: نماد استواری.

دانش زبانی: جمله پس از «گفت» مفعول است. (چه چیز را گفت؟ «من نام تو را کوه آهن نهاده‌ام».)

۶. نصیرالدین پرسید: «چرا چنین می‌گویی؟»

شاگرد گفت: «زیرا تو سختی نمی‌شناسی، باینکه دوازده سال بی‌شترنداری و نیمی از روز را در محضر استاد حاسب و نیمی دیگر

را، چون من، در محضر استاد حمزه می‌گذرانی، هیچ‌گاه در رخسار تو آثار سختی نمی‌بینم؛ اما من که هجده سال دارم و از تو

قوی‌ترم و تنهائی از روز را در محضر استاد حمزه می‌گذرانم، در پایان روز خسته می‌شوم».

واژه‌های مهم: محضر: جای حضور، درگاه / رخسار: چهره / نیم: نصف.

۷. نصیرالدین پس از شنیدن این سخن خندید و گفت: «پس این نیز بدان که من در کنار پدرم می‌نشستم و درباره درس‌هایی

که در روز فراگرفته‌ام، با او بحث و گفت‌وگو می‌کنم. شب‌ها، آن‌گاه که شهرتوس در آرامش فرو رفته است و همه بی‌صدا

خواهید اند، ساعتی کنار باغچه می‌ایستم و به آسمان، ستاره‌های نقره‌فام و ماه که چون ظرفی سیمگون می‌درخشد، می‌نگرم و غرق

اندیشه و خیال می‌شوم».

واژه‌های مهم: فراگرفته‌ام: یادگرفته‌ام / شهرتوس: در اینجا منظور مردم توس است. / فام: پسوندی است به معنای رنگ / نقره‌فام:

نقره رنگ / سیم: نقره / سیمگون: مثل سیم، نقره‌ای / غرق: فرو رفتن.

نکته‌های ادبی: شهرتوس در آرامش فرو رفته: تشخیص / ماه چون ظرفی سیمگون می‌درخشد: تشبیه / شب، آسمان، ستاره،

ماه: مراعات نظیر.

دکتر احمد کنجوری، ابوالقاسم رستمی، بهزاد شاکرمی، علی منتی و زهرا کوشکی

۸. جوان پرسید: «برای چه به ماه و ستارگان می‌اندیشی؟ نصیرالدین پاسخ داد: «برای اینکه بدانیم آنها چه هستند و در این فضای بی‌کران چگونه شناورند و این، تنها یکی از اندیشه‌های من درباره آنهاست. من از دیدن ماه و آسمان بی‌کران و تفکر در آنها درس‌های خدایش می‌آموزم».

واژه‌های مهم: فضا: میدان، عرصه / فضای بی‌کران: آسمان / کران: کنار، گوشه، پایان / بی‌کران: بی‌پایان، بی‌گوشه / شناور: حرکت و شنا کردن / می‌آموزم: فرامی‌گیرم.

- شگفتا با این همه، تو باز هم روزها هشیارتر و بیدارتر از من و دیگران، درس را فرامی‌گیری، بگو بدانم راز موفقیت تو چیست و چرا هرگز خسته و آزرده نمی‌شوی؟

واژه‌های مهم: شگفتا: عجب! / هشیار: هوشیار، با هوش / بیدار: آگاه / فرامی‌گیری: یاد می‌گیری / موفقیت: پیروزی / هرگز: هیچ‌گاه، اصلاً / آزرده: افسرده، اندوهگین، دلتنگ.

نکته نگارشی: خط فاصله در ابتدای سخنان جوان، به جای عباراتی مانند «جوان گفت» آمده است. در داستان و نمایشنامه‌ها در گفت‌وگوی افراد (دیالوگ‌ها)، نقل قول‌ها (گفتاوردها)، خط فاصله در ابتدای جمله و از سر سطر به جای نام گوینده درج می‌شود. در زیر هم به دلیل آنکه گفت‌وگوی خواجه نصیر و جوان ادامه دارد، خط فاصله باز هم در ابتدای سطرها آمده است:

- تنها یک چیز و آن نیز این است که تو می‌خواهی بخوانی و من می‌خواهم بدانم.

- پس به همین سبب است که بسیار می‌خوانی و آنچه استادان در سینه دارند، از آمان مشتاقانه می‌آموزی و در کنجینه وجود خود

جای می‌دهی.

واژه‌های مهم: سینه: در اینجا به معنای حافظه و ذهن / مشتاقانه: با شور و شوق، با علاقه / گنجینه: جای گنج، خزانه / گنجینه وجود: ترکیب اضافی.

نکته‌های ادبی: گنجینه وجود: اضافه تشبیهی (وجود: مشبّه، گنجینه: مشبّه‌به).



خواجه نصیرالدین توسی

خواجه نصیرالدین توسی: ابو جعفر

نصیرالدین محمد بن حسن توسی از علمای بزرگ ریاضی، نجوم و حکمت ایران در قرن هفتم و نیز از وزیران بزرگ

آن دوره است که با تدابیر خاصی از خرابی شهرها و کشتار دسته جمعی مردم به دست هلاکو جلوگیری کرد. این دانشمند با تدبیر یکی از فقههای مذهب تشیع است که هلاکو را به ایجاد رصدخانه مراغه تشویق کرد. کتاب «اخلاق ناصری» از مشهورترین آثار او است.



بخش دوم

آخرین پرش

۱. پیرمردی که سالهای عمرش به هفتاد و هفت رسیده بود، در بستریماری، واپسین سحطات زندگی را می گذرانید، در تن رنجورش رمقی باقی نمانده بود و کم کم شمع وجودش به خاموشی می گرایید. بستگانش با پشمانی اشکبار، نگران حال وی بودند. آن گاه که نفس او به شماره افتاده بود، دوستی خفیه و دانشمند بر بالین وی حاضر آمد و با اندوهی بسیار، دست نوازش بر سرو رویش کشید.

واژه های مهم: واپسین: آخرین / رنجور: بیمار، دردمند / رمق: نیرو، نا، توان / می گرایید: گرایش داشت / بستگان: خویشاوندان، اقوام / اشکبار: گریان / فقیه: دانشمند / بالین: بستر / حاضر آمد: حاضر شد / اندوه: غم، ناراحتی / شمع وجود: ترکیب اضافی.

نکته های ادبی: شمع وجودش: اضافه تشبیهی (وجود: مشبه، شمع: مشبه به) // شمع وجودش به خاموشی می گرایید: کنایه از اینکه در حال مرگ بود. / نفس به شماره افتادن: کنایه از در حال مردن بودن و به سختی نفس کشیدن / دست، سر، روی: مراعات نظیر.

دکتر احمد کنجوری، ابوالقاسم رستمی، بهزاد شاکرمی، علی منتی و زهرا کوشکی

۲. مردی‌پار با کلاتی مقطع از دوست دانشمندش تمنا کرد که یکی از مسائل علمی را که زمانی با وی در میان گذاشته بود، بازگوید. فحیه گفت: «ای دوست گرامی، اکنون چه جای این پرسش است؟»، پار با تعرض پانخ داد: «ای مرد، کدام یک از این دو امر بهتر است: اینکه مسئله بدانم و بمیرم یا نادانسته و جاهل درگذرم؟»

واژه‌های مهم: مقطّع: قطع شده، ناپیوسته، بریده بریده / تمنا: خواهش / تعرض: حالتی از اعتراض به خود گرفتن، شکایت، شکوه / نادانسته: نادان، ناآگاه / جاهل: نادان.

دانش زبانی: مسائل: جمع مکسر مسئله / چه جای این پرسش است: جای این سؤال نیست. (استفهام انکاری).

نکته ادبی: درگذرم: کنایه از بمیرم / دانشمند، مسائل علمی، فقیه، پرسش، مسئله، پاسخ، دانستن و...: مراعات نظیر.

۳. مرد فحیه مسئله را بازگفت و پس از جای برخاست و دوست پار را ترک کرد؛ هنوز چند قدمی دور نشده بود که شیون از خانه پار برخاست؛ پار پانخ خویش را یافت و آرام و خندان دیده از جهان فرو بست. او دانشمند بلند آوازه ایرانی، ابوریحان بیرونی در قرن پنجم هجری است. این شیوه علم جویی و یادگیری، همان سفارش پیامبر بزرگوار اسلام (ص) است که فرمود: «أُطْلَبُ الْعِلْمُ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ» (زکواره تا کور دانش بجوی).

واژه‌های مهم: برخاست: بلند شد / شیون: گریه و زاری، ناله بلند / یافتن: فهمیدن / بلند آوازه: نام‌آور، معروف، مشهور / شیوه: روش / سفارش: توصیه.

نکته‌های ادبی: دیده از جهان فرو بست: کنایه از مردن / «أُطْلَبُ الْعِلْمُ مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ»: تضمین.*
*آوردن عین آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از دیگران را تضمین گویند. تضمین از آرایه‌های ادبی است.



ابوریحان بیرونی: ابوریحان محمد بن احمد، ریاضی‌دان و فیلسوف ایرانی (۳۶۲ – ۴۴۰ هـ. ق). اوایل عمر را در دربار خوارزمشاهیان گذراند؛ سپس چند سال در گرگان، دربار قابوس بن وشمگیر به سر برد و کتاب «آثارالباقیه» را به نام آن پادشاه تألیف کرد. پس از آن محمود غزنوی او را با خود همراه ساخت و در بیشتر جنگ‌های محمود در هندوستان همراه او بود. با دانشمندان هند مصاحبت داشت و مواد لازم را برای تألیف کتاب «تحقیق ماللهند» فراهم آورد. از آثار مهم او می‌توان به کتاب «التفهیم» اشاره کرد.



نکتهٔ زبانی (گروه فعلی ۲)

فعل گذشته (ماضی)

فعل ماضی انواعی دارد: ۱. ماضی ساده (مطلق) ۲. ماضی نقلی ۳. ماضی استمراری ۴. ماضی جاری (مستمر) ۵. ماضی بعید ۶. ماضی التزامی.

در این درس با دو نوع نخست آشنا می‌شویم.

۱. فعل ماضی ساده (مطلق):

فعل ماضی ساده (مطلق) آن است که در گذشته انجام شده است و از بن ماضی و شناسهٔ فعل ساخته می‌شود؛ نمونه: دیدم، گفتی، رفتید، شنیدیم، خواندند، زدی.

ساخت فعل ماضی ساده: بن ماضی + شناسه (م، ی، Ø، یم، ید، - ند)

نکته: در ماضی ساده (بن ماضی + شناسه)، سوم شخص مفرد، شناسه ندارد؛ مثال: گفتم، گفتی، گفت - گفتیم، گفتید، گفتند.

۲. فعل ماضی نقلی

به فعلی که در گذشته انجام گرفته و اثر آن تاکنون باقی است، «ماضی نقلی» می‌گویند.

ساخت فعل ماضی نقلی: بن ماضی + ه + شناسه (ام، ای، است - ایم، اید، آند)

نمونه‌ها:

نوشته‌ام، نوشته‌ای، نوشته است، نوشته‌ایم، نوشته‌اید، نوشته‌اند.

دویده‌ام، دویده‌ای، دویده است، دویده‌ایم، دویده‌اید، دویده‌اند.